

حاج ملاهادی سبزواری از نگاه و قلم ناصرالدین شاه



فاطمه قاضیها

ملاصدراست و در این فاصله سرآمد عده متفلسفین به فلسفه بوده است و در حالی که چهار طبقه مدرسین و حکمائی که بین او و ملاصدرا فاصله بوده اند فقط به تدریس و تشرح و توضیح اسفار ملاصدرا اشتغال داشته اند، حاج ملاهادی یک نوع تبرز و تبهری داشته و تقریباً در عرض ملاصدرا محسوب است. (۳)

مؤلف ریحانه الادب در مورد وی چنین می‌نگارد:

«عالمی است عامل و حکیمی است کامل از اهاتم فلاسف
حکمای اسلامی او آخر قرن سیزدهم هجرت که صدر متأهین
اسلام، ذنوه (۵) متبحرین در حکمت و کلام، در احاطه حقائق
حکمت بی نظیر و در استکشاف اسرار و دقائق بی عدیل بود. اگر
افلاطون عصرش بخواتیم روا و اگر ارسطوی دهرش بگویم
بجاست.» (۶)

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه نیز وی را چنین توصیف می‌نماید:

«فیلسوف اعظم دوران و حکیم علی الاطلاق در تمام ایران
این بزرگوار بود وی در دوران این پادشاه [ناصرالدین شاه] چنان
است که ملاصدرای شیرازی در عهد شاه عباس کبیر، هر حکیم
متأله (۷) و عارف متصوف و مرناض مشرع که در عصر ما هست
انتسابش به آستان اوست.» (۸)

«هر دی هست بلند بالا، کمر راست، خوش سیمه ریش
سیاه، نه بلند، نه کوتاه، چشمها قدری مایل به اخوی،
خنده رو، خوش صحبت، مرناض، از همه جهت ممتاز...»

بعد از آن که بر اثر تاخت و تاز مغول و ویرانی منگه، مدت‌ها چراغ فلسفه و دانایی خاموش بود، در دوره صفویه، صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی مشهور به آخوند ملاصدرا (متوفی سال ۱۰۵۰ ه. ق.) دوباره آن را روشن ساخت، چندان که در دوره‌های بعد از مغول می‌توان او را «مجدد فلسفه شمرد» (۱)

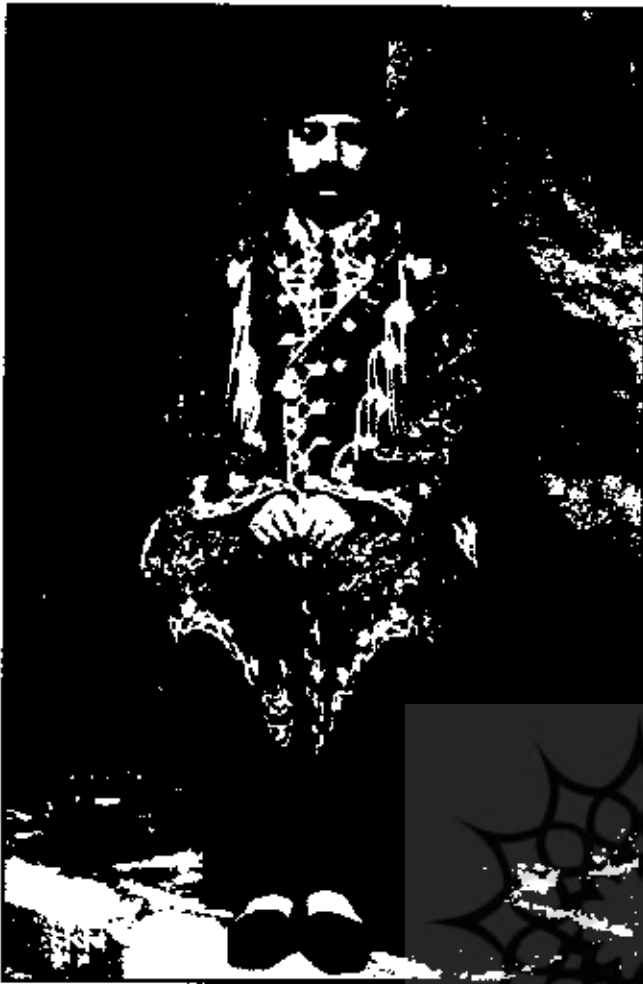
تألیف مفصل و مهم و بسیار مشهور او به نام الاسفار الاربعه که به زبان عربی تحریر و در سال ۱۲۸۲ ه. ق. چاپ سنگی شده یک اثر فلسفی است که مؤلف عقاید خود را بی‌پروا در آن طرح کرده است. دو تن از شاگردان وی، ملا محسن فیض کاشانی و عبدالرزاق لاهیجی، عقاید او را دنبال کرده کوشیدند که سخنان استاد را با عقاید شیعه وفق دهند. کتاب لاهیجی به نام «اکوهر مراد» به فارسی نوشته شده و در ایران قبول عامه یافته است.

در قرن دوازدهم هجری فلسفه از پیشرفت بازماند و بعد از صدرالدین شیرازی و شاگردان او دیگر حکیمی به نام از کشور ایران برنخواست، تا آن که در قرن سیزدهم هجری بار دیگر حاج ملاهادی سبزواری حوزه بحث و تدریس حکمت را در سبزواری دایر کرد (۲) وی بزرگترین حکیم قرن سیزدهم هجرت و شاید بعد از ملاصدرا معتبرترین مدرسین فلسفه اشراق است. (۳) مرحوم حاج ملاهادی سبزواری زماناً متعلق به نسل پنجم بعد از آخوند

شرح حال

متنی که در ذیل با حروف ابرانیک درج شده است شرح حالی است که توسط شخص حاجی ملاهادی به رشته تحریر درآمده است، اصل این شرح حال به خط آن مرحوم بر کاغذ رنگی به خط شکسته نستعلیق نوشته شده است و در پشت آن ورقه مهر حاجی به سجع «باهادی المظلمین» موجود است. (۹)

«چون بعضی از احباب (۱۰) مندعی شد که از کیفیت تحصیل خود و آئین آن و تعیین اساتید چیزی نگاشته شود موجهی می نگارد که در سن هفت یا هشت سالگی که شروع به صرف و نحو کردیم والدنا الفاضل حشره الله تعالی مع الاخیار عزم بیت الله الحرام فرمودند و در مراجعت در شیراز به رحمت ایزدی پیوستند و حقیر ناعشره کامله از عمر خود در سبزواری بودم و بعد جناب مستطاب فضایل مآب عالم عامل و فاضل کامل و حیر (۱۱) جامع و متقی ورع (۱۲) و فقیه بارع (۱۳) و عابد ساجد و ناسک (۱۴) متوجه (۱۵) زبدة الاشراف العتقی عن الاوصاف حبيب مهجتي و ابن عمی المستمد فی النشاء تین الحاج ملاحسین السبزواری اعلى الله مقامه که سالها در مشهد مقدس مشغول تحصیل بود و والدش با والد داعی جمع المال بود رحمة الله عليهم مرا از سبزواری به مشهد مقدس حرکت داد و آن جناب از او و تقلیل غذا و عناف و اجتناب از محرّمات و مکروهات و مواظبت بر فرائض و نوافل (۱۶) را مراقب بود و داعی را هم در اینها چون در یک حجره بودیم مساهم و مشارک داشت و یکتونت (۱۷) مابین سیاق طولی کشید و سوانی ریاضات و تسلیمی «کذا» داشتیم و آن مرحوم استاد ما بود در علوم عربیه و فقهیه و اصولیه ولی با آنکه خود کلام و حکمت دیده بود و شوق و استعداد هم در ما میدید نمی گفت مگر منطق و قلیلی از ریاضی پس عشره کامله با آن مرحوم در جوار معصوم بسر بردم تا آنکه شوق به حکمت اشتدای یافت و آوازه حکمت اشراق از اصفهان آویزه گوش دل بود و از علوم نقلیه و دینیّه حظوظ متوافره و سهام متکافره به فضل خدا یافتیم پس عزیمت اصفهان نموده و اموال و املاک بسیار را جا گذاشته از خراسان حرکت کردیم و قریب به هشت سال در اصفهان ماندیم و از او و مجانبت هوا به تأیید خدا مزاج گرفته بعد توفیق تحصیل علوم حقیقیه و ریاضات شرعیه هم داشتیم و اغلب اوقات را صرف تحصیل حکمت اشراق نمودیم پنج سال حکمت دیدم خدمت زبده الحکماء الالهیین فخر المحققین و بدرالمالین و العالمین و المتخلّصین باخلاق الروّسائین بل باخلاق الله جناب حقایق آگاه آخوند ملا اسمعیل اصفهانی قدس سره الشریف و چون آخوند ملا اسمعیل می «کذا» گویا مخفف قدس سره است» مرحوم شدند دو سه سالی بالاخصاص خدمت جناب حکیم متان استاد الکمل المحقق. الفایق والنور الشارق آخوند ملا علی النوری قدس الله نفسه و روح رسه حکمت دیدم و دو سالی در اوایل ورود به اصفهان بقیه جناب النولی النبیّه و العالم الوجیه و المحقق. الفقیه آقا محمد علی مشهور به نیضی اعلى الله مقامه روزی ساعتی حاضر می شدم و چون به خراسان آمدم پنج سال در مشهد مقدس به تلوین حکمت مشغول بودم با قلیلی لطف و تضریر زیرا که علما اقبال بر آنها و امراض از حکمت به کلیه داشتند لهذا احتیاجی داعی به حکمت سبما اشراق بیشتر بود و بعد از آن دو سه سالی سفر بیت الله داعی طول کشید و حال یست و هشت سال است که در دارالعلومین سبزواری به تدریس حکمت مشغولم این است اسباب ظاهر به



و در حقیقت الله هدائی و علمنی و ربانی

دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن
تاسب و ابر کند از بیخ و بن
والسلام»

مخلص کلام این که ...

حاج ملاهادی سبزواری در سال ۱۲۱۲ (۱۸) ه. ق. در سبزواری متولد شد. در حدود ده سالگی پدرش حاج میرزا مهدی، طبیب و ملاک صاحب مکتب سبزواری در مراجعت از سفر حج در شیراز درگذشت (۱۹) از کودکی به تحصیل علم و ادب اشتیاق نشان داد و پس از درگذشت پدر در ده سالگی به همراه عمه زاده اش حاج ملاحسین سبزواری به مشهد عزیمت نموده و فقه و اصول و ... و ... را از وی آموخت. (۲۰)

وقتی که به سن بیست سالگی رسید شهرت حکمت اشراق که آن هنگام در اصفهان تدریس می شد او را رهسپار آن دیار کرد. وی مدت هفت سال در اصفهان ماند و در این مدت به قدری برای تحصیل می کوشید که در شبانه روز بیش از چهار ساعت نمی خوابید و سایر اوقات او صرف مطالعه و یا مباحثه با طلاب می شد و برای این که با نفس خود جهاد نماید هنگام اقامت در اصفهان در اطایخی خالی از فرش سکونت داشت. این محصل قانع و زحمت کش از درآمد املاک موروثی خود در سبزواری زندگی می کرد و چون

ملاهادی سبزواری به این ترتیب در مدت اقامت خود در اصفهان مبلغ یکصد هزار تومان به نیازمندان داد، در صورتی که ارزش تومان در آن موقع خیلی بیشتر از امروز بود. (۲۱)

مطابق نوشته خود حاجی، پنج سال اول را در اصفهان در محضر آخوند ملا اسمعیل اصفهانی حکمت آموخت و پس از درگذشت ملا اسمعیل، دو سه سالی نیز در محضر آخوند ملا علی نوری به مطالعه و بررسی حکمت اشتغال ورزید، در دو سه سال اول اقامت در اصفهان ساعتی نیز در محضر آقا محمد علی مشهور به آفانجفی به مبحث فقه پرداخت. سپس از اصفهان به خراسان بازگشت و پنج سال در مشهد به تدریس حکمت و اندکی فقه و تفسیر مشغول شد.

حاج ملاهادی سبزواری در ایام اقامت در مشهد خیلی به فتاوت زندگی می کرد، ولی نه از آن جهت که بی بضاعت بود، بلکه بالفطره فتاعت و پرهیز از تجمل را دوست می داشت. (۲۲) به قول استاد باستانی باریزی :

گمان نرود که اینها منظور این گونه عرفا و حکما می باشد، به خوشحالی نان گندم می نبرند و لذت کبک پلو یا غسل صبحانه را نمی شناختند، بالعکس آنها از ضرب المثل «کلفتی کار و نازکی نان» خوب مطلع بودند متها اینها در قلعه بی نازی روستای گری خود زندگی می کردند و تن به غله مرداب شهری ها نمی دادند. (۲۳)

به هر روی در اواخر سلطنت فتحعلی شاه به سفر حج رفت، این سفر دو سه سال طول کشید، در بازگشت از حج از بندرعباس بطور گمنام راهی کرمان شد (۲۴) یعنی بدون این که کسی او را بشناسد وارد مدرسه اخاندان قلی بیگ در کرمان شد، از متولی، حجره خواست، از وی پرسیدند آیا طلبه هستید؟ در پاسخ گفت، نه، متولی گفت حجره به طلبه می دهیم، بجز دانش پژوهان را در اینجا راهی نیست! حاجی ملاهادی خدمتگزار و دربان مدرسه را راضی کرد تا در گوشه ای از حجره وی زندگانی کند به شرط آن که در کار طلاب با او کمک کند. حکیم سبزواری گاهگاهی به بحث و درسها گوش می داد، می دید بعضی طلبه ها اشعار منظومه وی را درست معنی نمی کنند و از معانی دقیق فلسفی و منطقی بیخا دور می شوند ولی او در بحث وارد نمی شد و خود را به نادانی می زد، تقریباً در مدت ده ماه در آن مدرسه فرمانبر طلبه ها و زیر دست خدمتگزار بود، پس از هشت ماه که در مدرسه کار کرد دربان و خدمتگزار مدرسه کرمان دخترش را به زنی به اسرار سپرد. (۲۵)

پس از ازدواج به سبزواری مراجعت نمود و به تدریس و تحقیق و تألیف پرداخت و به زودی شهرت او در ایران پیچید و از هر طرف طلاب برای کسب معرفت به طرف سبزواری می رفتند که در محضر درس او حضور به هم رسانند. وی هر روز دو جلسه درس می داد و هر جلسه دو ساعت طول می کشید و موضوع دروس گاهی رساله های ملاصدرا و گاهی نظریات خود او بود و سایر ساعات شبانه روز را وقف عبادت و مطالعه می کرد. (۲۶)

دوره تحصیل در محضر حاجی ملاهادی سبزواری هفت سال بود و همین که طلاب مدت هفت سال در جلسات درس او حاضر می شدند، حاجی ملاهادی آنها را در فلسفه فارغ التحصیل می دانست و نوبت عده دیگری از محصلین بود که در جلسات درس او حضور به هم رسانند، حاجی ملاهادی شاگردان بسیار داشت و اگر چه بعضی از آنها در وسط راه ماندند و

نتوانستند تحصیلات خود را تمام کنند، ولی جمعاً هزار نفر محصل در محضر او فارغ التحصیل گردیدند. (۲۷) طالبین علم نه فقط از غالب بلاد ایران، بلکه از هندوستان و ممالک عربی و عثمانی نیز به حوزه درس او می شتافته اند و او صالحان، متمادی یعنی قریب چهل سال با دقت و انضباط و وقت شناسی و صحت عملی که کانت فیلسوف آلمانی را به خاطر می آورد، در وقت معین در مدرسه خویش به افاضه مشغول بوده است. (۲۸)

حاجی هر کسی را به شاگردی خود نمی پذیرفت و کسانی که می خواستند نزد او تحصیل کنند باید معلومات مفدماتی را طی کرده باشند یعنی می بایست مطالب ذیل را خوانده و فهمیده باشند

۱. صرف و نحو عربی ۲. منطق با رساله های آن ۳. ریاضیات ۴. فقه ۵. علم الکلام. کسانی که از عهده امتحان این دروس بر می آمدند برای تحصیل در محضر ملاهادی سبزواری پذیرفته می شدند و سپس شروع به تحصیل فلسفه و حکمت الهی می کردند. (۲۹)

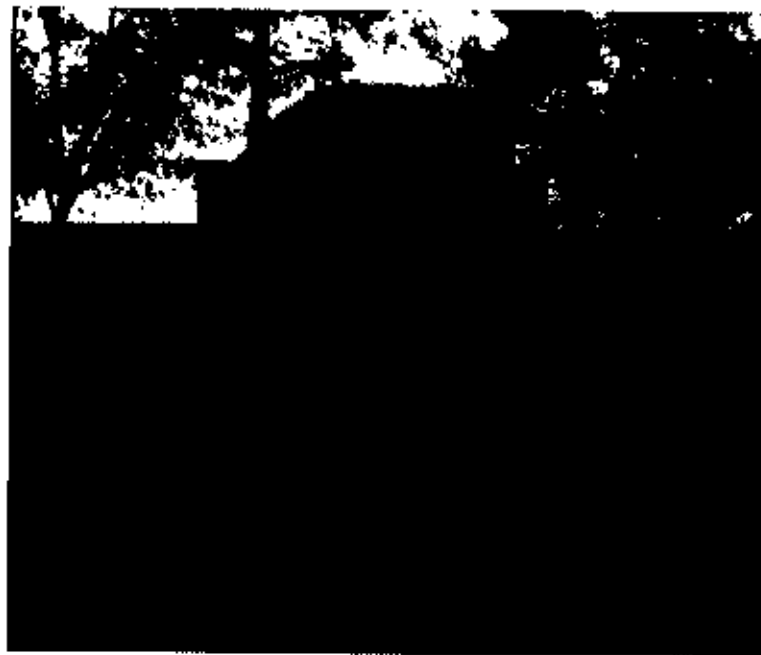
نحوه زندگانی حاجی ملاهادی سبزواری

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۰۰ ه. ق هنگام سفر دوم ناصرالدین شاه به خراسان از همراهان این سفر بوده است، یعنی حدود ده سال بعد از مرگ حاجی ملاهادی. وی هنگام توقف در سبزواری ضمن پرداختن به شرح و تفصیل و ترمیم این شهر اذعان می نماید امتدراجات ذیل با عدد توک «۳۰» علیرغم تلخیص کامل و حذف بعضی موارد از زبان اعتمادالسلطنه نقل شده است. آنگاه بزرگترین مزیت و برتری این شهر، آن که تقریباً در نیمه آخری از مائه سیزدهم هجری این بلده به وجود حکیم عارف و مردی کامل و فیلسوفی مرتاض و بیبری فیاض رونق یافته و انوار معارف از این خطه شریفه به هر جانب تافته بود و آن مرحوم حاجی ملاهادی سبزواری بود که از اشعه انوار حکمت عالم علم و درایت و حوزه شریعت و طریقت و حقیقت رامزین و منور می نمود و رنگ علایق از دلها می ستود. خانه ای که چهل بلکه چهل و پنج سال آن مرحوم در آن ساکن بوده اند در طرف دروازه نیشابور قرار داشت و مشتمل بر دو حیاط بیرونی و اندرونی بود. سقفش از تیر و روی تیر هیزم و روی آن نی ریخته اند، تمام اطاقها از خشت و گل است، منتها کاهگل دارد. اعتمادالسلطنه در ادامه می نویسد در سال ۱۲۸۴ که ناصرالدین شاه از آنجا عبور نموده (سفر خراسان) و به ملاقات حاجی رفت در همین جا پذیرائی شده، آن وقت اطاق فرش داشت اما در سال ۱۳۰۰ که اینجانب در رکاب شاه بوده و به آن کلبه رفتم فرش نداشت و جز خاکی پای در آن چیزی نیافت. اگر چه هنوز بقیه انوار معرفت بر در و دیوار آن می تابفت. البته نگارنده توجه مطالعه کنندگان گرامی را به نقل خاطرات خود ناصرالدین شاه در انتهای این مقاله جلب می نماید که در آن زمان هم فرش اطاق حصیر بوده است.

نحوه زندگانی آن مرحوم که اعتمادالسلطنه از آقا محمد اسمعیل فرزند ارشد حاجی شنیده و در آن زمان عیال آن مرحوم نیز در پشت پرده حضور داشته و حرفهای آقا محمد اسمعیل را تأیید و بعضاً تصحیح می نموده به شرح ذیل بوده است :

مرحوم حاجی هر شب در زمستان و تابستان و بهار و پاییز ثلث آخر

**آرامگاه اسرار
(حاج ملاهادی سبزواری)
در شهر سبزوار**



عبرت بین این بنده ضعیف‌البصر باشد و از آن دو خلیف با شرف جناب آقا عبدالقیوم شرح ذیل را نگاهشده و مهر کرده و جناب آقا محمد اسمعیل هم به خاتم شریف خود مختوم داشته و امضاء کرده‌اند که این همان عینک مبارک است و اینک آن عینک نزد نگارنده موجود و گرمی‌تر از هزار جعبه لائی منصوص است. خمس و زکات مان خود را هر سال به دست خود به سادات و ارباب استحقاق می‌رسانیدند و در این موقع جنس را خود وزن می‌کردند و نقد را خود می‌شمردند.

از زمان تامل هرگز زیاده از یک زن در خانه نداشتند اما سه عیال گرفتند. اولی چون در گذشت تالیاً متاهل شدند، ثانی نیز وفات نمود و از آنجا که در آن زمان مدت ده ماه در کرمان به سر بردند در آن بلد عیالی گرمایه گرفتند و غالب اولاد ایشان از همان عیال گرمایه است که در سال هزار و سیصد حیات داشت. تاریخ تولد ایشان غریب است یعنی در سال ۱۲۱۲ متولد شدند و مدت عمر ایشان به حروف ایجاد مطابق حکیم می‌باشد، یعنی تقریباً ۷۸ سال سرای فانی را به اشعه معارف نورانی داشتند تا در روز بیست و هشتم ذیحجه ۱۲۸۹ سه ساعت به غروب مانده مرغ روحش از قفس تن به آشیان قدس پرید و ملا محمد کاظم این آخوند ملامحمد رضای سبزواری متخلص به «میر» که از شاگردان ایشان بود، در تاریخ رحلت آن مرحوم سرود:

اسرار چو از جهان بدر شد

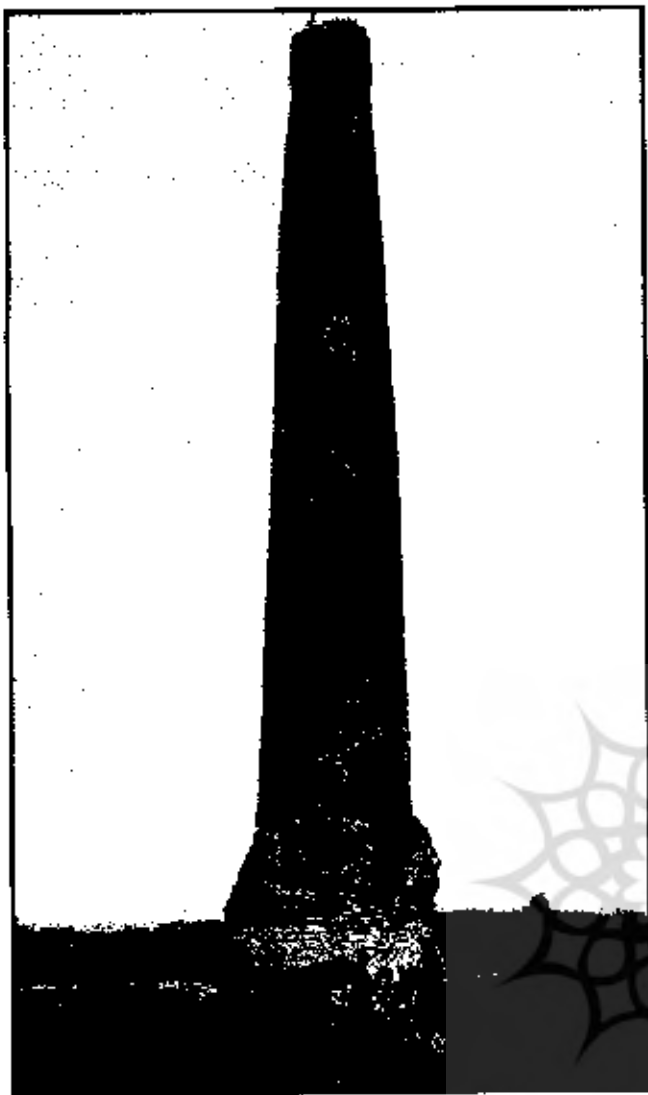
از فرش به عرش ناله بو شد

تاریخ وفاتش از مهر سند

گویم نمرود زنده تر شد

پس از ارتحال جسد پاک آن جناب را در بیرون دروازه سبزواری معروف به دروازه نیشابور که بر سر راه زواری است نه خاک سپردند (۳۰) و میرزا یوسف مستوفی‌الاملاک مقبره‌ای جهت آرامگاه وی بنا کرد.
درآمد و به قول ملا محمد هیدجی (۳۱) راه معاش او منحصر به یک جفت

شب را بیدار بودند و در تاریکی عبادت می‌نمودند تا اول طلوع آفتاب، آن وقت دو پیاله چای بسیار غلیظ سیاه رنگ که در هر پیاله مخصوصاً دوازده قطران می‌ریختند میل می‌فرمودند و می‌فرمودند این چای غلیظ سبزی را برای قوت می‌خورم، به تریاک و حب نشاط و اقسام تنباکو و توتون و انقیه هرگز میل و رغبت نمودند، دو ساعت از روز گذشته به مدرسه تشریف می‌بردند و چهار ساعت تمام در مدرسه بودند، بعد به خانه مراجعت کرده ناهار می‌خوردند و ناهار ایشان غالباً یک پول نان بود که زیاده از یک سیر از آن نمی‌خوردند. یک کاسه دوغ کم مایه که خودشان در وصف آن می‌فرمودند دوغ آسمانی گوی یعنی دوغی که از کمی ماست به رنگ کبود آسمانی باشد، نان خورشی یک سیر نان ناهار آن مرحوم بود. بعد از ناهار در تابستان ساعتی می‌خوابیدند، عصر جای میل نمی‌فرمودند، شب بعد از سه ساعت عبادت در تاریکی غالباً چهار ساعت و نیم از شب گذشته شام صرف می‌کردند و شامتان در اواخر عمر بواسطه کبر سن و نداشتن دندان از یک بشقاب جلو و خورش بی گوشت و روغن یعنی اسفناجی با آب گوشت بود، پیش از شام نیم ساعت دور حیاط اندرونی راه می‌رفتند و بعد از شام در اطاق مخصوص خود بعد از کمی راه رفتن در یک بستر ناراحتی که غالباً تشک نداشت می‌خوابیدند و متکای غیر نرمی از پنبه یا پشم زیر سر می‌گذاشتند، لباس مرحوم حاجی مدت چند سال یک عبا سیاه مازندرانی بود و یک قبای قدک سبز رنگی که بقدری آن را شسته بودند که ارنجهای قبا پاره شده و چندین وصله برداشته، کتابخانه نداشتند و کتاب ایشان منحصر به چند جلد بود، قلمدانی که با آن چندین هزار بیت تصنیف فرموده و حل معضلات و مبهمات حکمت و عرفان نموده بودند موجود بود. عینک آن مرحوم رانیز زیارت نمودم، نمره این عینک شش است و پانزده سال آن بزرگوار به امداد آن خواننده و نوشته‌اند، با عجز و درخواست و خواهش زیاد از دو سر عالی گور آن مرحوم جنابان آقا محمد اسمعیل و آقا عبدالقیوم آن عینک را گرفتیم که اسباب شرافت و افتخار و به منزله دیده بصیرت و چشم



مناره در دو فرسخی سبزوار مشهور به میل خسروچرد

تمامی نعمتها را در حق من تکمیل فرموده و هر نعمتی شکری مناسب خود را لازم دارد، چنانچه شکرانه علم تدریس را ارشاد عباد، شکرانه مال دستگیری فقرا، شکرانه قدرت و سلطنت نیز انجام حوائج آحاد مردم است، از شما خواهش دارم مرا خدمتی محو فرمایید که با انجام آن ادای شکر این نعمت سلطنت را کرده باشم، حاجی، اظهار غنا و بی حاجی کرد و اصرار من مؤثر نیست، تا آن که من خردم تذکرش داده و گفتم شنیده‌ام شما یک زمین زراعتی دارید، خواهش می‌کنم برای آن مالیات دولتی ندهید، که اقلاً به این خدمت جزئی موفق بوده باشم، آن را نیز با عذر موجهی رد نموده و ملزم گردانید و گفت کتابچه مالیات دولتی هر ابائی کماؤ کیغایک صورت قطعی گرفته که اساس آن با تغییرات جزئی بر هم نمی‌خورد، اگر من مالیات ندهم ناچار مقدار آن به سایر آحاد مردم از طرف اولیای امور سرشکن خواهد شد و ممکن است بک فست از آن به فلان بیوه زن برسد و یا بر بیومی تحمیل گردد،

عیدپایانه تادیه می‌کرد. تحف و هدایا اصلاً قبول نمی‌نمود. (۳۲)
حاج ملاهادی اضافه بر جنبه علمی و احاطه به مسائل فلسفی و تقوی و پاکدامنی و صدق و صفا و تشخیص ذاتی و خضوع و فروتنی و ملکات فاضله دیگر، سقراط عصر خویش بوده و همین شخصیت ممتاز و اخلاق پسندیده او خدمت بزرگی به فلسفه انجام داده یعنی فلسفه و حکمت را در مقابل ظاهر پرستان متظاهر به علم که پیوسته متعرض حکما بوده‌اند محترم ساخته است. علاوه بر جنبه علمی و اخلاقی، مرحوم حاجی ملاهادی دارای طبع موزون شاعرانه و صاحب ذوق بسیار لطیف ادیبانه فاضلانه بوده و در شعر اسراره نخلص می‌نموده و دیوان غزلیات او مکرر به طبع رسیده است. (۳۳)

قطعه وی از سروده‌های اسرار است:

این نیز بگذرد...

پادشاهی در یمنی داشت

بهر انگشتری نگینی داشت

خواست نقشی که باشدش هو شمر

هر زمان کافکنده نقش نظر

گاه شادی نگیر دش غفلت

گاه اندوه زه‌ایدش محنت

هر چه فرزانه بود در ابام

کرد اندیشه‌ای ولی همه خام

زنده‌پوشی پدید شد آن دم

گفت بنگار: «بگذرد این هم» (۳۴)

تالیفات سبزواری بسیار و مرجع استفاده دانشمندان می‌باشند بعضی از آنها عبارتند از:

۱. اسرارالحکم به فارسی که مکرراً چاپ شده است. ۲. اسرارالعباده در فقه. ۳. اصول دین و الاجیر و الاختیار. حاشیه اسفار ملاصدرا که در حواشی خود اسفار چاپ شده است. ۴. حاشیه زبدة الاصول شیخ بهائی. ۵. حاشیه شواهد الربوبیه ملاصدرا. ۶. حاشیه مبدا و معاد ملاصدرا. ۷. حاشیه منوی ملای رومی. ۸. حاشیه مفتاح (مفتاح) العیب. ۹. دیوار شعر فارسی. ۱۰. خبر القرائد که منظومه است در حکمت. ۱۱. محاکمات. ۱۲. مقیاس و... و... (۳۵)
ناصرالدین شاه قاجار در سفر اول خود به خراسان (۱۲۸۲ ه. ق.) هنگام عبور از سبزوار و اقامت کوتاه در آنجا با حاجی ملاهادی ملاقات نمود، داستانهای بسیاری از این ملاقات نقل نموده‌اند، از جمله مؤلف ریحانه الادب به یک واسطه مؤرخ از خود ناصرالدین شاه نقل می‌کند که در سفر خراسان به هر شهری که وارد می‌شدیم اهالی آن شهر حسب الوظیفه استقبال می‌کردند، مرقع حرکت نیز مراسم مشابهت را معمول می‌داشتند، در سبزوار هم معلوم شد افراد هر طبقه وظیفه خود را معمول داشته‌اند، فقط حاجی ملاهادی که استقبال سهل است، به دیدن شاه هم نیامده است. (۳۶) به علت این که او شاه و وزیر نمی‌شناسد، شاه گوید من بسیار پستد کردم و گفتم اگر او شاه نمی‌شناسد، شاه او را می‌شناسد، بعد از تعیین وقت روزی در حدود مرقع ناهار به خانه حاجی ملاهادی فقط با یک نفر پیشخدمت (نه یا ترنیات مقرر: سلطنتی که اسباب زحمت اهل علم است) رفته تا در آنجا ناهاری هم صرف کرده باشم، بعد از پاره‌ای مذاکرات متفرقه گفتم، که خداوند عالم

اعلیحضرت همایونی راضی نباشند که تخفیف یا معافیت مالیات من سبب تحمیل بر یتیمان و بیوه زنان باشد، به علاوه دولت مخارج هنگفتی دارد که تأمین آن وظیفه حتمی افراد ملت است، ما بارضا و رغبت خودمان این مالیات را می دهیم.

شاه گوید: من گفتم که بفرمایید ناهار بیاورند تا خدمت شما صرف طعام هم کرده باشیم. حاجی، بدون این که از محل خود حرکتی بکند خادم خود را امر به آوردن ناهار کرد، خادم فوراً یک طبق چوبین یا نمک و دوغ و چند قاشق و چند قرص نان پیش ما گذاشت، حاجی نخست آن قرصها را با کمال ادب بوسید و بر رو و پیشانی گذاشت و شکرهای بسیار از ته دل بجا آورد، سپس آنها را خورد کرده و تری دوغ ریخت، یک قاشق پیش من گذاشته و گفت شاهها بخور که نان حلال است، زراعت و جفت کاری آن دسترنج خودم می باشد، شاه گوید من یک قاشق صرف کردم، دیدم که خوردن آن برای من دشوار است، اینک بعد از اجازه، بقیه آن قرصها را به دستالم بسته و به پیشخدمت دادم که موقع مرض و کسالت یکی از افراد خانواده سلطنتی، از آن نان حلال استعفا نمایند. (۳۷)

همان طور که در سطور پیشین نیز متذکر گردید داستان ملاقات ناصرالدین شاه و حاجی ملاحادی به صورت مختلفی نقل شده است ولی چون در اکثر آنها از داستان مذکور در فوق بهوه برده شده است به نقل آن اکتفا گردید، ولی بهتر است رشته مطلب به خود ناصرالدین شاه داده شود تا وی خود از دیدار شهر سبزوار و تبعاً ملاقات با حاجی سخن راند:

اصل یادداشتهای ذیل (۳۸) به خط شخص ناصرالدین شاه و هنگام سفر به سبزوار به رشته تحریر در آمده است که برای اولین بار منتشر می گردد:

روز شنبه ۲۷ [شهر محرم الحرام سنه ۱۲۸۴ توشقان نیل]

صبح یک ساعت از دسته گذشته از خواب برخاستم، فارقم، حمام

رخت پوشیدیم، دو ساعت از دسته گذشته سوار شدیم به کالسکه، رانندیم. منزل امروز سبزوار است، پنج فرسنگ راه است، راه کالسکه اروا خوب است، جلگه است، اما زمینش برای اسب دوآندن خوب نبود، طرف دست راست به مسافت پنج فرسنگ بیشتر کمتر، منتهی به کوه می شود، از دور پیدا بود، معلوم بود کوههای بدترکیب خشک بودند. زمین هم به جز علف شیرین بیان چیز دیگر نداشت. طرف دست چپ به مسافت یک فرسنگ، دو فرسنگ کمتر بیشتر منتهی می شود به کوههای کوچک بدترکیب، زمینها اغلب در نزدیک آبادیها شخم زار بود، و باد هم امروز از عقب می آمد، چنان گرد و خاک می شد که حساب نداشت.

خلاصه رانندیم، سه فرسنگ راه که آمدیم، آبادی به نظر آمد، در طرف دست چپ مشهور به پیراستر **Eshir** نام ده استیر است، پیری (۳۹) در آنجا دفن است، گنبدی هم داشت، رفتم آنجا به ناهار بیتم، جائی نداشت که بتوان افتاد، آبی به قدر دو سنگ می آمد، از باغات بالای همین ده به فاصله سه میدان اسب بود، در پیراستر ادیب الملک، طولوزون پیش از ما آمده ناهار می خورده اند، ادیب آمد، در کوجه باغی که ناهار خورده بودند معرفی کرد که آنجا به ناهار بیقیم، اسهانشان بهین انداخته آنجا را ضایع کرده بودند. راندم، بالاتر در صحراء دم نهر آب چادر زدند. ناهار خوردیم، معیر، امین الملک، ادیب الملک، و غیره و غیره هم بودند. هوا بسیار بسیار گرم بود. بعد از ناهار سوار اسب تکه جیران (۴۰) نازه شدم، ماشاءالله اسی است مثل کوه، با عین الملک، نیمور، صحبت کتان رفتم. ناهارگاه حرم از دور پیدا شد. من تنها راندم به ناهارگاه حرم، قدری پیش حرم ایستادم، از آنجا رفته به کالسکه نشسته، رانندیم. نهار خسروچرد پیدا شد، سرداری سفید اسلامی پوشیده، به خسروچرد نرسیده سهالار (۴۱) آمد به استقبال، کلاه پوست کرتاه خراسانی در سر، کلیجه و قبای سیاه فجری در بر، گرد و خاک فراوان هم در هیأت او، عوض خود و جوشن و مغفر، در آنجا در اینجا گویان. ملاحظه شد، خیلی صحبت کردیم تا رسیدیم به اول سواره خراسانی و ترکمان مروی و سارقی [Saroq] و غیره و غیره. ایلخانی زعفرانلو امیر حسین خان،



نمایی از شهر سبزوار از سمت شمال



نمایی از گنبد قدیمی به نام مصلی در شهر سبزوار

خلاصه عصر شد، قورق شد، زنها آمدند، بسیار حرف زدند، جر آمدیم شب را هم بعد از شام زود خوابیدیم، عقب مجلسی و یوشی (۴۴) رفته، نیامدند. جر آمده خوابیدیم. (۴۵)

دهاتی که امروز طرف راست و چپ جعده بود از این قرار است:

طرف دست راست:

مسکن، (۴۶) کلاته (۴۷) سنقر، افضل آباد، حارث آباد، قنقره، برزو، حیدرقلی (۴۸) قدیم آباد، حسن آباد.

طرف دست چپ:

گوداسیا (۳۹) که پشت تپه بود، پیدان بود، پیراستیر، صومعه [که] مخروبه است، خسروگرد، آباری، (۵۰) قلعه نو، عبدالرحمن، کوشک، ابابیل سیاه خیلی است در اینجا. حاجی آغایوسف غروبی که می آمد، اندرون افتاده بود توی آب نهر، تا گلو به آب رفته بود.

روز یکشنبه ۲۸ [محرم ۱۲۸۴]:

صبح از خواب برخاستم، امروز و فردا در اینجا اطراق است، زبیده گفت، گریه کوفته را گریه های سبزواری زخمی کرده اند، برخاستم (۵۱) دیدم بیچاره کوفته را شکمش را درانده اند بسیار بسیار متاثر شدم، فرستادم آقا حسن خواجه آمده مرحوم گذاشت، ان شاء الله خوب می شود.

امروز همه را در دیوانخانه خوابیدیم، گریه سرسیاه و فقبیری را هم دینب می خوانستند پاره کنند، گریه ها تا صبح نخوابیده بودند.

خلاصه قورق شد، پیشخدمتها و غیره آمدند. دیرالملک، امین الدوله، ایشک آقاسی باشی آمدند. در اینجا به قدر... (۵۲) جیره یک ماهه به قشون داده شد.

بعد سیهالار آمد، خراسانیها را آورد، یکی یکی معرفی کرد، هزار عدد، در آنجا گفت. هوا بسیار بسیار گرم و بد بود. مثل هوای ورامین، از گرمای آنجا می زدیم. آمدیم حوضخانه نشسته، رحیم گنه گنه و غیره، تخت بزرگ آوردند.

الله بار خان حاکم دره جز، یوسف خان هزاره با سواره هزاره و غیره و غیره همه ملاحظه شدند. به قدر سه هزار سوار بود، این سواره و جمعیت، خورد به سواره و جمعیت اردو، یک گرد و خاکی شد که نمودبالله، همچو چیزی تا به حال دیده نشده بود. قریه خسروجرد بسیار معبر است و طرف دست چپ واقع بود. در قدیم شهر سبزواری خسروجرد آبادی وصل بوده است. قدری که از خسروجرد می گذرد مناری در صحرا واقع است، بسیار بلند و خوش ترکیب و به طوری بنائی و اجر بندی کرده اند، مثل مثبت کاری و خاتم سازی به نظر می آید، بسیار بلند است. از آنجا گذشته، امام زاده دیده شد، تازه تعمیر می کردند، گنبد گرد و فوزی داشت. خیلی کرده بودند، اما بسیار خوب خیلی راجعت گیری کرده بودند. حاجی میرزا ابراهیم مجتهد سبزواری از توی امام زاده درآمد، دم کالسکه آمده، قدری صحبت شد، بسیار قطور و کلفت استخوان است. از آنجا گذشته نزدیک شهر شدیم. طرف دست راست کاروانسرای معبری بود. بام، پشت بام، در دیوارش همه آدم بود، استقبالچی هم زیاد بود، ارباب عمایم و درویش و غیره خیلی بودند. جمعیت سبزواری بیست هزار نفس می شود. (۴۲)

از دم شهر گذشته رستم رو به شمال، بالای شهر اردو افتاده بود، اما از گرمای و گرد و خاک شدید چشم چشم را نمی دید. وارد منزل شدیم، اردو را لا بد آمد و حاصلها و غیره زده اند، به حاصل و غیره خرابی به هم رسیده بود، ان شاء الله تلاشی می شود.

وارد منزل شده، در باغ حاجی میرزا ابراهیم چادر زده اند، باغ انگور و انار است. آب زیادی می آمده، اما گل آلود کرده بودند. برای آب صاف مریدیم، حوض ساخته بودند، دورش آهکی، بالاخانه و حوض خانه داشت. توی حوض خانه، حوض بود آهکی، حوض خانه چهار صغه (۴۳) بود. بطور رعیتی است. هوا بسیار بسیار گرم و حبس بود، بطوری که آدم خفه می شد. خیار، زردآلو و غیره خورده شد.

روی آب حوض بزنند، نشد. عین الملک، معیر، تیمور بودند، صحبت می کردند، بعد نیمکت فرنگی آوردند، در رویش دراز کشیدم، به آقاعلی گفتم کتاب روزنامه قدیمی را که به خط میرزا محمد حسین خوش نویس است بیآور، محقق به خانه رفت آورد، از محفظه کتاب در آمده از دست آقاعلی افتاد نوی پانزده حوض، زود در آوردند، اما سر لوحها و دو سه ورقی خط و غیره ضایع شد. باید در تهران ان شاء الله عرض شود. اوقاتم بسیار تلخ شد. آقاعلی خیلی خجالتی شد. دیگر چیزی نگفتم که برد، خشک کرد آورد.

خلاصه قدری خوایدم، محقق روزنامه خواند، بعد میرزا علی نقی (۵۳) کتاب خطوط حاجی مرحوم و غیره خواند. دراز کشیده بودم، صدای سیاهی آمد که جعفرقلی خان، غلام بیچه مازندران آمده است. برخاستم آمد، دیدم با میرزا مسیح وزیر مازندران آمده اند، امروز وارد او شده اند، هوا بسیار گرم و بد است. امیراصلاح فرانس خلوت از تهران پیش افتاد، زیارت رفته بود، امروز اینجا آمده است، از نیشابور تعریف زیادی می کرد. ان شاء الله دیده شود و به آنجا برسیم، سبزواری که پوست می کند.

خلاصه دو ساعت به غروب مانده، سیهالار حاجی ملاهادی حکیم سبزواری (۵۴) را به حضور آورد. مردی است بلنبلالا، کمر راست، خوش سیما، ریش سیاه، نه بلند نه کوتاه، چشمها قدری مایل به اسولی (۵۵) خنده رو، خوش صحبت، مرتاض، از همه جهت ممتاز، عمامه سفیدی داشت، شبیه به حاجی ملا میرزا محمد اندرمانی (۵۶) مرحوم بود. خلاصه نشست قدری صحبت شد. خواهش نوشن یک کتابی کردم به فارسی که جامع علوم متفرقه باشد، همین حاجی ملاهادی هفتاد سال است (۵۷) بعد ایشان رفتند. احکیم الممالک که همراه ناصرالدین شاه در این سفر بوده راجع به این ملاقات چنین می نویسد: در این وقت جناب حاجی ملاهادی سبزواری به همراهی سیهالار اعظم به حضور مبارک آمدند و از آنجا که جناب حاجی از اجله حکما و از جمیع صفات غیر حسنه عاری و میرا و در حکمت الهی بحریت بی پایان و نامتناهی و در سایر علوم صاحب بصیرت و آگاهی و الحاق شخصی مرتاض و به همه جهت ممتاز است. بندگان حضرت اقدس وجود مقدس معظم اله را محترم و ملاقات ایشان را مفتخرم شمرده و با ایشان از هر مقوله صحبت داشتند و ضمناً خواهشمند تصنیف کتابی که محتوی اغلب علوم و مواظب چند باشد شدند. جناب ایشان نیز اطاعت امر همایون را مقبل و موقوف به زمان مستقبل داشته، دعای وجود مبارک را گفته و خصصت معاونت جستند. حاجی میرزا ابراهیم مجتهد سبزواری آمد، حاجی مجتهد و ملاک و اهل دنیا و همه کاره است. پسر محمد رضا میرزای مرحوم هم با او آمد حضور، عمامه سفیدی داشت، پانزده سال است در سبزواری نوظف کرده است. پیش حاجی ملاهادی درس می خواند. ایشان هم رفتند، بعد برخاسته غروب شد. رفتن اندرون، عزت الدوله هم آنجا بود، قدری گفتم، سرسبا می لگند، شب شام خورده خوابیدیم.

Chemsudole... (۵۸)

روز دوشنبه ۲۹ [محرّم]:

باز در سبزواری اطراق شد، هوا مثل دیروز است، گرم و بد، امروز قدری نسیم داشت. ناهاری خورده شد. شاهزاده غلام بیچه پسر پرویز میرزا به حضور آمد. کلی بزرگ شده است، می گفتند زن دارد، دو امیرزاده (۵۹) هم دارد. بعد از ناهار، شاهزاده سیف الدوله اصفهان که در مشهد بود آمد به حضور، بعد از آن عین الملک، میرزا مسیح وزیر مازندران، میرزا هدایت الله مثنوی، رضاقلی خان

گیلادی، محمدخان افغان، نجفقلی خان هزارجریبی، غلام حسین خان اشرفی، عبدالله میرزای نظام العلماء و غیره را که دیروز از مازندران وارد شده اند به حضور آورد. قدری صحبت شد. بعد آمدم حوضخانه بی بی دراز کشیده، قدری خوابیدم. بچی خان تور دموند (۶۰) احوالات مبارک (۶۱) که در افریقا سیاحت (۶۲) کرده بود می خواند. (۶۳) حاجب الدوله، محمدعلی خان و غیره بودند. گریه کوفته احوالش خوب است. از صبح الی حال خوابیده است. حاجی حیدر ریش زد، عصری هم ان شاء الله می خواهم حمام مرتن شوری بروم، رفتن حمام، مطالب جهانسوز میرزا را امین الملک آورد، با صورت متازلی که ان شاء الله باید مراجعت شود. از راه قوچان، بجنورد (۶۴) و غیره. جهانسوز میرزا مرخص شد برود بگرام.

امروز سیهالار و غیره نشسته بودند. صورت متازل مراجعت را معین می کردند. عکاس باشی عکس حاجی ملاهادی را انداخته بود، تعریف می کرد که خردش و مردم وحشت داشتند از اسباب عکس. (۶۵)

احکیم الممالک در این مورد چنین می نویسد: آقارضای عکاسی که حسب الامر به انداختن عکس جناب حاجی ملاهادی مأمور بود، انجام خدمت مرحوم را نموده به حضور مشرف شده و شیشه عکس جناب معزی اله را که بسیار ممتاز بر داشته بود، از نظر انور مبارک گذرانیده مورد تحسین و مرحمت شد و به خاک پای همایون معروض داشت که چون جناب حاجی تاکنون اسباب و آلات این فن را ندیده و انعکاس و انطباع هیکل اشیاء را در صفحه خارج مشاهده نمودند، از ملاحظه آن کمال تحسین را پیدا کرده متفکر شدند و چون بر حقیقت آن فن الجمله بصیر گشتند و رادار استدلال علوم مناظر و مرایا اسبابی نیکو شمرند.

خلاصه، غروب شد، قرق شد، وقت شام هوا گرفته شد. رعد و برق زیادی شد، باران و باد شدیدی آمد، الی دو ساعت بارید، هوا قدری سرد شد، برای فردا خوب شد. گرد و خاک کمتر خواهد شد. ان شاء الله. بعد خوابیدیم.

روز سه شنبه ۳۰ شهر صفر المظفر

صبح دو ساعت به دست مانده از خواب برخاستم، هوا خوب بود. چای خورده، رخت پوشیده، سرداری مرضعی پوشیدیم. اسب حاضر شد، مواز شدیم، امین الدوله، امین الملک و غیره بودند. گریه کوچکه دیشب پیش من خوابیده بود.

خلاصه سوار شده راندم رو به شهر، از دم ارگ گذشته، ارگ محکمی خوبی داشت، خراب شده است، سیهالار آنجا بود، حکم به تعمیر ارگ شد. از دروازه ارگ به شهر داخل شده، از شهر و بازار گذشتیم. به خانه حاجی میرزا ابراهیم مجتهد رفته بازدید کردیم. خانه باغچه خوبی داشت. از آنجا برخاسته باز از بازار رفته بعد به خانه حاجی ملاهادی رفتیم. خانه غریبی داشت، بالعه درویش بود. فرش اطاق حصیر بود. خانه خشت و گل بسیار بسیار محقر، قدری آنجا نشست. حاجی سه پسر داشت، یکی بزرگ ریش دار، یکی جوان، یکی پسر، همه معمم و طالب علم و ادب و حکمت. قدری با حاجی صحبت کرده برخاستم.

احکیم الممالک راجع به این ملاقات نیز چنین می نویسد: اهل حضرت اقدس همایونی از آنجا به خانه جناب حاجی ملاهادی تشریف فرما گشته، حالت درویشی و اندک آلیت منحصر و خانه محقر جناب حاجی که تمام دنیا آن منحصر به اطاقی از خشت و گل بود در خاطر مشکل پسند مبارک بسیار پسندید.

آمد و سران جناب ایشان که الحق اصل معرفت را بر و شاخ حکمت را
 ثمرند مقبول خاطر مرحمت اثر آمده مورد احسان و تشویق شدند. اخلاق
 دلجو و تصفیقات نیکوی جناب حاجی مایه آن شد که حضرت شاهنشاهی
 علاوه از رسم معموله در خانه ایشان توقف فرموده، در هنگام برخاستن اظهار
 تأسف از مفارقت کردند..... (۶۶)

باز از بازار رفته از دروازه بیرون رفتیم.

شهر سبزوار آباد و خوب است. بازاریش قدری طاقی، قدری تیرپوشی،
 مرتفع خوب، اصناف معتبر خوب از هر قبیل دارد. یک مدرسه قدیم خوب
 معتبر دارد که حاجی ملاهای آنجا درس می گوید. طلاب زیادی داشت،
 خراب بود، حکم به تعمیرش شد، موقوفاتش را معشوش کرده اند. باید منظم
 شود که صرف تعمیر شود.

مسجدی دارد، از سلاطین سربداریه بنا شده است. حاجی میرزا ابراهیم
 تعمیر کرده است، شهر هم دیوار قلعه دارد. حکم شد تعمیر شود.

روز ورود سبزوار نوشته بودم که نزدیک شهر کاروانسرای بود قدیم،
 بعد از تحقیق معلوم شد، آنجا کاروانسرای قدیم بوده است. اما در وقت
 حکومت و یا غیرگی الله یار خان قلیچی (۶۷) در سبزوار در زمان خاقان مغفور،
 دو کاروانسرا را خراب کرده بود. حال ده سال می شود که حاجی میرزا ابراهیم
 تعمیر کرده از نازه می سازد.

خلاصه از دروازه بیرون رفته، با سهالار و حیدرقلی خان زیاد صحبت
 شد. سواره خراسانی و غیره صف کشیده بودند. خیلی بودند، ماشاءالله کلی
 صحرا سواره بود. سواره خراسانی، ترک زیاد، به اسپهانشان بسته بودند، به
 قدری که اسب جای شتر بار برداشته بود و بالمره سواره را ضایع کرده بود.
 حکم شد، ترک را موقوف کنند، هر ده سواره را یک شتر بنه بدهند، دیگر
 ترک نیندند. بعد سوار کالسکه شده راندیم رو به زعفرانی که ۶ فرسنگ راه
 است. از شهر قدری دور شدیم. در دست راست بنائی به نظر آمد. معلوم شد
 مصلای (۶۸) تهر است، بنای عالی بود. حاجی میرزا ابراهیم تعمیر کرده است.
 بعد راندیم، هوا بسیار گرم و بد بود، مگر که بود.

هیات ارضی: طرف دست راست به مسافت پنج فرسنگ بیشتر کمتر
 به کوه منتهی می شود. باز بلوک کُهمیش است، دهانش در دامنه کوه پیدا
 بود، خیلی ده توی دامنه و دره بود. بعد از طی چهار فرسنگ کوههای دست
 راست خیلی دور تر می شود. به مسافت ده فرسنگ بیشتر، طرف دست چپ
 و تا دو فرسنگ که از شهر می آید به مسافت دو میدان اسب منتهی می شود به
 تپه های کوچک، عقب تپه ها، به کوه بزرگتر منتهی می شد. بعد از آن تپه های
 کوچک تمام شده به مسافت دو فرسنگ منتهی به کوه می شد. این کوهها از
 خوارالی اینچایک وضع و یک ترکیب است. صحرا مسطح است، راه کالسکه
 خوب است. علف صحرا نیرین بیان، اسفند، خارستر، خاکشیر است. هوا
 بسیار گرم و بد بود. بالاتر از ده رباط سرپوشیده، در طرف دست چپ به
 ناهار افتادیم، هویره بود، تنگ، انداختم نعورود، میر شکار سفیه سفیه عقبش
 اسب می تاخت، تنگ می انداخت.

این صحراها خیلی شکار و آهو و غیره دارد، اما از بس هوا گرم بود امکان
 ندانست کسی غضب شکار برود. خیال این بود که زود به منزل برسیم.
 خلاصه دهاتی که در طرف راست و چپ بود از این قرار است:
 طرف راست:

صالح آباد ملکی میرزا حسین کلانتر سبزوار و غیره، ملک آباد، دلقند
 [Delqand] ملکی حاجی محمدرضای مستوفی، باغان ملک حاجی فرامر زخان

بوزباشی، آزاد منعیح حاجی میرزا ابراهیم و غیره سادات، نزل آباد [Nazabad]
 [امان حاجی محمدرضا، زیدآباد مال ایضا، جلیلی (۶۹) ملکی ایضا و
 اقوام حاجی میرزا ابراهیم، رباط سرپوشیده ملکی ایضا، آب باریک، صالح آباد،
 هاشم آباد، حاجی شمس، زعفرانی.

طرف دست چپ:

بدنام ده (۷۰) عوض.

این دهات قنات بسیار خوب داشت، هر قناتی دو سنگ، سه سنگ آب
 داشت. می گفتند آبهایش قدری شور است.

همه دهات قلعه داشت، درخت و باغات نبود، مگر یک باغی در رباط
 سرپوشیده بود.

زعفرانی هم ده بزرگ قلعه داری است، زراعت داشت. اغلب زراعت
 این دهات بنه و جو او آنگدم بود. رباط زعفرانی را حاجی مصطفی قلی خان
 ساخته است، ناتمام است، قدری باید تمام شود.

رباط قدیمش بالمره خراب شده بود. یک چهارخانه خوب داشت. یک
 مهمانخانه می گفتند حسام السلطنه ساخته است، یخچال و آب انبار داشت.
 خلاصه وارد منزل شدیم، پنج به غروب مانده هر قدر خواستیم بخوابیم
 از گوما نشد. بسیار بسیار گرم بد بود.
 به مردن مردن شبی شد.

محللات شهر سبزوار و بلوکات سبزوار از این قرار است که نوشته
 می شود:

[بلوکات شهر سبزوار]

بلوکات جنوبی:

بلوک مزینان، بلوک کاه (۷۱)، بلوک باشتین (۷۲) [Dashkin]

بلوکات شمالی:

تکاب و طغان کوه، بیلاق است، بلوک طیس بیلاق است، بلوک براکوه،

بلوک کرآب [Karab]

محللات شهر سبزوار

محلله دیوانخانه، محلله کلاه فرنگی، محلله الاذاعی، محلله زرگران، محلله
 حوض چهارراه، محلله سروه، محلله پامناز، محلله گود (۷۳) بار، محلله
 سرسنگ، محلله نوزباشک.

و بدین منوال ناصرالدین شاه از دیار حاج ملاهای عبور می نماید. جهت
 حسن ختام غزلی از آن حکیم فرزانه تقدیم مطالعه کنندگان گرامی می شود.

شورش عشق تو در هیچ مری نیست که نیست

منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست

زلفانم زلفاق رخ و زلفت به لطفان

سگ گویت همه شب تا محوری نیست که نیست

نه همین از ضم او سینه ما صد چاک است

دای او لاله صفت بر جگری نیست که نیست

موسنی نیست که دعوی انا الحق شود

ورنه این زهرمه اندر شجری نیست که نیست

چشم مادیده حفاش بود ورنه ترا

پو تو حسن به دیوار و دری نیست که نیست

گوش اسرار شو نیست و گز نه اسرار

پوش از عالم معنی خیری نیست که نیست (۷۴)

پس نوشت ها :

- ۱- دکتر قاسم غنی، شرح حال مرحوم حاج ملاهادی سبزواری به قلم خود ایشان، مجله یادگار، سال نهم، شماره سوم (آبان ۱۳۴۳) صص ۳۶، ۳۷.
- ۲- یحیی آیین پور، از صیبا تا صیبا انهران، انتشارات زوکر، چاپ پنجم، ۱۳۷۲، صص ۲۰۱.
- ۳- دکتر قاسم غنی، یادگار، همان، صص ۳۴.
- ۴- دکتر قاسم غنی، یادگار، همان، صص ۳۴.
- ۵- قدوه، پیشوا.
- ۶- محمدعلی مدرس تبریزی، رساله‌الآداب (تهران: انتشارات حیام، چاپ چهارم، ۱۳۶۴) ج ۲، صص ۳۲۲.
- ۷- امامت‌الله، کسی که به علم الهیات اشتغال دارد، زاهد و عابد.
- ۸- محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، به کوشش ایرج افشار انهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳، ج ۱، صص ۱۸۸.
- ۹- به گفته مرحوم دکتر قاسم غنی اصل این دستخط نزد نواده پسر حاج ملاهادی آقای ضیاءالحق حکیم می موجود بوده است، ر.ک. دکتر قاسم غنی، یادگار، همان، صص ۳۵، ۳۶.
- ۱۰- اسما، جمع حبیب، دوستان.
- ۱۱- احبر، عالم، دانشمند، پیشوای روحانی.
- ۱۲- روح پرهنرکاری و یادسانی.
- ۱۳- نازع، بیگانه، فتنه، و کسی که در علم و فضل با جماعت بر دیگران برتری داشته باشد.
- ۱۴- ناسک، عابد، بازساز زاهد.
- ۱۵- مهجد، شب زنده دار، کسی که شب تاسحر برای نماز و عبادت بیدار بماند.
- ۱۶- نوافل، جمع نافله و نافله به معنی بخشش و عبادت غیر واجب.
- ۱۷- کتوت، بودن، آفرینش، کون.
- ۱۸- سال ۱۲۱۲، حق مصادف است با جلوس فتحعلی شاه قاجار.
- ۱۹- صبی ازین پور، از صیبا تا صیبا، همان، صص ۲۵۱.
- ۲۰- ر.ک. محمدعلی مدرس غنی تبریزی، رساله‌الآداب، همان، صص ۳۲۲.
- ۲۱- ر.ک. انورآرد براون، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه دبیح الله منصور (تهران: کانون فرهنگی، بی تا)، صص ۱۳۴.
- ۲۲- انورآرد براون، یک سال در میان ایرانیان، همان، صص ۱۳۲.
- ۲۳- یادسانی پاریزی، گرفتاریهای قائم مقام در یزد و کرمان، مجله بنما، سال بیست و هفتم (دی ماه ۱۳۵۳) شماره ۱۰، صص ۵۸۱.
- ۲۴- ر.ک. یحیی آیین پور، از صیبا تا صیبا، همان، صص ۲۰۲.
- ۲۵- ر.ک. نبوت حاج ملاهادی سبزواری، به کوشش مرتضی مرتضی چهاردهی (تهران: انتشارات جمهوری، بی تا)، صص ۸، ۸.
- ۲۶- ر.ک. انورآرد براون، یک سال در میان ایرانیان، همان، صص ۱۳۲.
- ۲۷- انورآرد براون، یک سال در میان ایرانیان، همان، صص ۱۳۵.
- ۲۸- دکتر قاسم غنی، مجله یادگار، همان، صص ۳۵.
- ۲۹- ر.ک. انورآرد براون، یک سال در میان ایرانیان، همان، صص ۱۳۷.
- ۳۰- ر.ک. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، مطلع الشمس (تهران: انتشارات فرهنگسرا ۱۳۶۳) ج ۳، صص ۹۸۱، ۹۸۲.
- ۳۱- ملا محمد هدیجی خود را علمای بزرگ و از اهل حدیج انهران بود که حاشیه بر شرح منظومه سبزواری نوشت (یادسنان پاریزی، همان، صص ۴۸).
- ۳۲- یادسانی پاریزی، گرفتاریهای قائم مقام در یزد و کرمان، همان، صص ۵۸۱.
- ۳۳- دکتر قاسم غنی، همان، صص ۳۴.
- ۳۴- مجله بنما، سال هشتم، شماره چهارم، صص ۵۸.
- ۳۵- جهت آگاهی از سایر تألیفات حاج ملاهادی، ر.ک. محمدعلی مدرس تبریزی رساله‌الآداب، همان، صص ۳۲۷، ۳۲۶.
- ۳۶- خاطرات ناصرالدین شاه در مورد این سفر که به قلم خودش می باشد و در صفحات بعد ازین مقاله آمده است بظلال این مدارک آنکه حاج ملاهادی به دیدن شاه برفته و سالها در کتب مختلف درج شده تا ب می نماید.
- ۳۷- محمدعلی مدرس تبریزی، رساله‌الآداب، همان، صص ۳۲۶، ۳۲۵.
- ۳۸- اسلامان استاد علی آبران، استاد سونات.
- ۳۹- مدقن یکی از اولادان کمال ابن زبانه علیه الرحمه در آنجا واقع است و منظور از پیره اوست، ر.ک. علینقی حکیم الممالک، روزنامه سفر خراسان (تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین، انتشار ایرج افشار، ۱۳۵۶) صص ۲۳۲.
- ۴۰- نسیب نکه جبران پیشگامی لیلخانی، ر.ک. علی نقی حکیم الممالک، روزنامه سفر خراسان، همان، صص ۱۲۲.
- ۴۱- میرزا محمدخان سپهسالار که در آن زمان حاکم خراسان بوده است جهت آگاهی از شرح حال این شخص، ر.ک. حسن سعادت نوری، سپهسالارها، بنما، سال هجدهم، شماره

- ۱۲ (شعبان ۱۳۴۳) صص ۶۲۰، ۶۲۷، بقیه مقاله در شماره بعد.
- ۴۲- جمیع شهر سبزواری اگر چه به تحقیق زنده نماند ولی زیاده از بازده هزار به نظر نیامد، ر.ک. علی نقی حکیم الممالک، روزنامه سفر خراسان، همان، صص ۱۲۸.
- ۴۳- هفته، ترمس و چهار پایه، ایوان و اطراف پیش بان.
- ۴۴- ایلا خانم بوشی از زنان ناصرالدین شاه بوده است و فی شخصی که احتمالاً او هم از زنان ناصرالدین شاه بوده شناخته نشد.
- ۴۵- اصل: خاندیم.
- ۴۶- در کتاب فرهنگ جغرافیایی نام این محل سکن *Mashkan* در آمده است، ر.ک. فرهنگ جغرافیایی آبادیهای کشور جمهوری اسلامی ایران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، سبزواری، جلد ۲۱، صص ۱۶۹.
- ۴۷- حکیم الممالک، سفرآباد خند کرده است، ر.ک. علی نقی حکیم الممالک، همان، صص ۱۲۶. شاید نام فعلی آن کلاته دولت باشد، ر.ک. فرهنگ جغرافیایی ایران، همان، ج ۱، صص ۱۵۵.
- ۴۸- حکیم الممالک، کلاته خندرفی خند کرده است، ر.ک. علی نقی حکیم الممالک، همان، صص ۱۲۶.
- ۴۹- اصل: آراسیا.
- ۵۰- در کتاب فرهنگ جغرافیایی نام این محل *Novost* خند شده است، ر.ک. فرهنگ جغرافیایی آبادیهای کشور جمهوری اسلامی ایران، همان، صص ۷.
- ۵۱- اصل: برخاستم.
- ۵۲- این رقم خوانده نشد.
- ۵۳- منظور میرزا علی نقی حکیم الممالک است که او هم خاطرات این سفر را نوشته و تحت عنوان روزنامه سفر خراسان منتشر گردیده است، ر.ک. ماخذی نوشت شماره ۳۹ همین مقاله.
- ۵۴- ر.ک. علی نقی حکیم الممالک، همان، صص ۳۰.
- ۵۵- چپ چشم، دوربین.
- ۵۶- ملا میرزا محمد اندرمانی تبرقی از زوجه نخستین مجتهدین بود و به بسط یاد امر و قبول کلمه اعتقادی بین داشت و از این جهت مدرسه فخریه تهران مدتها به دست وی بود. الحق متذکر الله انعم الله برضوانه علیه در ترویج شرع و اخلاق مصلوبین و قضای حاجت مسلمانان و فصل خصوصیات از روی قوانین اسلام و موازین مذهب حق به عمر خود گواهی نکرد و غالباً بر کافه علمای دارالخلافه ریاست و تقدم داشت، نورالله مرقد، و اندرمان قریه ای است از ری. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، چهل سال تاریخ ایران المآثر و الآثار، به کوشش ایرج افشار (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳) جلد اول، صص ۳۰۶.
- ۵۷- عبارات داخلی گیمه در حاشیه نوشته شده است.
- ۵۸- شهر کلمه حذف شد.
- ۵۹- کلمه *Tou de Morice* شهر دور دنیا.
- ۶۰- شاید منظور سرهنگ وان باکر *Val Baker* باشد که در سال ۱۸۷۲ به ایران آمد و سفرنامه نوشت.
- ۶۱- اصل: صلوات.
- ۶۲- حکیم الممالک در این مورد چنین می نویسد: ... ذات والأصغات همایونی به حوفخانه باغ شریف برده و استراحت فرمودند و اجودای مخصوص شرح احوال یکی از سیاحتان فرانسوی را که به سمت اروپاییه سفر کرده بود معروض داشت و صاحب الدوله این بندگان از مستمعین بودیم. (ر.ک. علینقی خان حکیم الممالک، همان، صص ۳۲۶، ۳۲۷).
- ۶۳- اصل: بر جوهر بود.
- ۶۴- ر.ک. علی نقی حکیم الممالک، همان، صص ۳۲۶.
- ۶۵- علی نقی حکیم الممالک، همان، صص ۳۲۴، ۳۲۵.
- ۶۶- الله بار خان قلیجی یا قلیچه از امرا و بزرگان خراسان بوده که اطاعت آقا محمدخان قاجار را نمود ولی به فتحعلی شاه چندان اعتقادی نداشت و چندین جنگ یادداشت نمود و در این جنگها خسارات فراوانی به اهالی سبزواری وارد آمد. (ر.ک. مهنی مامدان، شرح حال رجال ایران (تهران: زوکر، ۱۳۷۱) ج ۱، صص ۵۵۸).
- ۶۷- اصل: مسلاهی.
- ۶۸- حکیم الممالک اسم این آبادی را اشتباهاً جلیس نوشته است، ر.ک. علی نقی حکیم الممالک، همان، صص ۱۲۴.
- ۶۹- بنامده، نام امروزی آن شهری است، در کتاب فرهنگ جغرافیایی به نام ایزی آمده و خند شده است که نام دیگری آن ده بنام است و فی گویند گذشت همان طور که ناصرالدین شاه نوشته بنام ده بوده و اهالی آن امروز ادعای کنند که بنام ده بوده است.
- ۷۰- کلاه لمر زره به کلاهک معروف است.
- ۷۱- اصل: بانس.
- ۷۲- اصل: کوکبار.
- ۷۳- محمدعلی مدرس تبریزی، رساله‌الآداب، همان، صص ۲۲۶.

